

اگوست استریندبرگ، دستخوش ارواح خبیثه ترجمه قدرت الله مهتدی

۱۰۴

دو ازدواج و دو طلاق... نفقه‌هایی که موفق به پرداخت شان نمی‌شود... پیشینه ادبی‌ای که براستی در آنها توفیقی نیافته است... چند فقره محاکمه... دیون بر روی هم انباشته شده.

اگوست استریندبرگ که از ماه اوت ۱۸۹۴ به پاریس پناه آورده است می‌کوشد تا مگر همه روز با مزه مزه کردن عرق افسنطین [مشروب نیشکر] خود، بر مهتابی کافه براسری دلیلا، بر افسردگی اش فایق آید. در فوریه ۱۸۹۶، از پانسیون در محله مونپارناس به اتاقی در هتل اورفیلا^۲ نزدیک باغ لوکزامبورگ تغییر منزل داده است.

در این هنگام زندگی اش چگونه است؟ با علاقه‌ای که به «تلقین» و هیپنوتیزم (خواب مصنوعی) دارد پاتوق اش محافل متولیان امور و نیروهای غیبی است. با وجد و شوری تمام، مجله آنان - کینی سیاسیون^۴ - را می‌خواند. با آن همکاری می‌کند. با مریدان «جادوی سیاه» رفت و آمد دارد و مانند آنان به کوچ و تغییر مکان شبانه ارواح و به وجود یک «زندگی دوگانه» باورمند است. در گورستان مونپارناس، کار را تا بدان جامی رساند که در صدد ضبط و نگهداری تشعشعات برخاسته از مردگان در درون لوله آزمایشگاهی



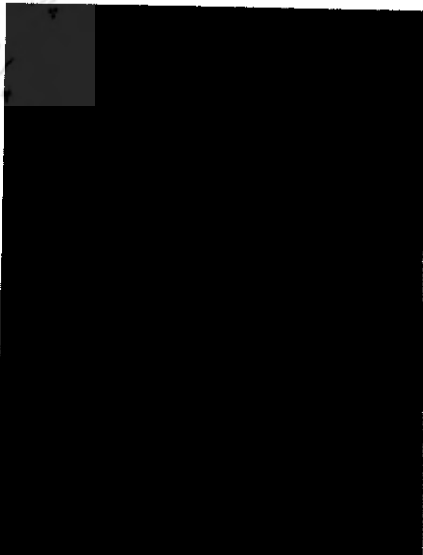
مرجان ساتراپی، ضراح ایرانی مقیم پاریس.

برمی آید تا بر روی آنها تجزیه و ترکیب شیمیایی انجام دهد.

و این زمانی است که او خام اندیشانه خویشتن را قادر به انجام کارهای علمی بزرگ، و بسیار بزرگی پنداشته است. مدعی می شود که پیش از رینتگن ۱۵ اشعه X را کشف کرده است. می گوید حتا روندی از «ساخت مصنوعی طلا» را نیز جامعه عمل پوشانیده است. نتیجه البته این می شود که زاغ سیاهش را چوب می زنند و کارهایش را می پایند. آنوقت متقاعد می شود که دسیسه ای، مخصوصاً از سوی دار و دسته صوفی مشربان، بر ضد او تکوین یافته است. پیوسته خود را مورد تعقیب «ارواح خبیثه» ای می پندارد که افسونش کرده اند، می پایندش و می خواهند از میان بردارندش. می گوید: «باری بی مانند بر روح سنگینی می کند. گویی بخاراتی گند و عفن از تیغه دیوار بسویم می آیند، حالتی خواب آلود اندامهای بدنم را در زیر ضربات خود قرار می دهد. قوایم را جمع

طرح پارانویا از مرجان ساتراپی.

می کنم، برمی خیزم تا بیرون روم... به دشواری می توانم خود را بر سر پانگه دارم... زهرم داده اند!...» روز ۱۹ ژوئیه سال ۱۸۹۶ هتل ارفیلا را به قصد جای دیگری در نزدیکی «باغ گیاهان» (Plantes Jardin des) ترک می گوید، یک جا به جایی بیهوده! خوشبختانه، یکی از ستایشگران سوئدی وفادارش، به نام دکتر آندرس الیاسون، که استریندبرگ خود با او مکاتبه دارد و او را از دلشوریدگی هایش آگاه کرده است وی را به



خانه خویش در ایستاد^۷ واقع در منتهاالیه جنوب سوئد دعوت می کند. همین که استریندبرگ کابوسها و دلمشغولی اش به «طعمه خون آسامان برخاسته از جهان مردگان شدن» را با او در میان می نهد، وی تشخیصی بی چون و چرامی دهد:

«جنون چهار فصل بسویت می تازد...
مرده شوی هر چه کیمیاگری و علوم
خفیه است را ببرد! دیگر یک قطره عرق
افسنطین هم نمی نوشی! فقط گردش در
پهن دشت در و دشت!... حمام آب سرد...
داروهای آرام بخش با «دز» بالا». آری، دکتر
الیاسون او را به یک رژیم روان آرامشی می بندد.
به لحاظ جسمی، تحمل فشاری که از این
معالجه توان فرساش می شود برای
استریندبرگ دشوار است و او در پایان
یک ماه از ایستاد رهسپار می شود. اما
درمی یابد که حالش بهتر شده است.
می گوید: «بدون دلخوری از پیش دوست

و میر غضب ام می روم. او برای من چیزی
جز تازیانه رحمت ایزدی نبوده است».
آنوقت، او که خویشتن را از ازل «محکوم
به تیره روزی»، «محکوم به قربانی شدن»
و ناگزمیر از کشیده شدن به ورطه
خودکشی می پنداشت در شهرک
دانشگاهی لوند^۸ اندک اندک آرامشی
کاملاً نسبی را، که هنوز هم آکنده از
اشباحی غریب است، باز می یابد.

آگوست استریندبرگ، طرح از نوستال.



دوزخ (Inferno) که او باتکیه بریادداشت های روزانه اش به نوشتن آن می پردازد روایت بازسازی شده و با حالتی نمایشی از پنداره هایش، از رویاهایش و از هذیان گویی هایش است که آغاز آنها به پاییز سال ۱۸۹۴ برمی گردد. او این صفحات را که به مثابه زندگینامه خود -نیشته ای است بافرانسه ای چنان لنگان و کج و معوج به رشته تحریر درمی آورد که بعداً به مناسبت انتشار قریب الوقوعش از سوی مرکور دو فرانس^۹، در پایان سال ۱۸۹۷ توسط دوستش مارسل رژا^{۱۰} تصحیح می شود. این شخص، که یکی از نخستین تحلیل گران هنر دیوانگان بود، کسی است که بر آن چاپ سال ۱۸۹۸ اثر به زبان فرانسه پیشگفتاری نیز نگاشته است. وی دوزخ را به مثابه شرحی از یک «تئوری امور همزمان»، یک «قانون مندی پیشامدهای ناگهانی» عرضه می کند.

آیا استریندبرگ به بیماری عصبی «پارانویا» (بدگمانی و کج خیالی مفرط) مبتلا بود؟ از دیدگاه روان پزشکی که حیطه علاقه شان همان «آسیب شناسی» و «پاتالوژی» ای بوده است که استریندبرگ از آن در رنج بود تشخیص این عارضه درباره او محل بحث است. وی، به یقین، خود را به طور دایم در رنج و مشقت می بیند. بی آنکه دمی بیاساید این گروه و آن گروه را متهم می کند. اما خودش را نیز بسیار مورد اتهام قرار می دهد، توضیح می دهد که «دارد تقاص خطاهای فراموش شده را پس می دهد». اعتراف می کند که هیچ کسی جز خود او دشمنش نیست: «من از سر خود پسندی گناه کرده بودم. هوبریس^{۱۱} تنها مفسده ای است که خدایان نمی بخشند.»

شکست در دو ازدواج باعث تقویت تزلزلی روانی در جان استریندبرگ شد که خود نیز از پیش زیر تأثیر رازورانه و عارفانه مادرش قرار داشت. وانگهی، در جانی ناآرام چون جان او - آن خود شیفته قهار - دلشوریدگی های روانی جدآبه گونه ای کاملاً طبیعی بر اثر الکل پُررنگ ترمی شدند. چنین است که به لحاظ پزشکی ثابت شده است حالت سُکرآور ناشی از نوشیدن عرق افسنطین باعث اوهام و حملات عصبی جنون آمیز می گردد.

حقیقت این است که پس از بازگشت قطعی او به سوئد در دسامبر ۱۸۹۶ پندار آزارنده‌اش به این که ارواح خبیثه به دنبال اویند به گونه‌ای فزاینده فرو می‌نشیند. به خصوص، بار دیگر به نوشتن می‌پردازد. مرحله‌ای از منتهای باروری خلاق در زندگی او پدید می‌آید: هفده نمایشنامه را تنها در مدت سه سال پس از دوزخ، میان سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱، پدید می‌آورد. او که به «ارادهٔ پروردگار» تسلیم شده است از راه تئاتر به روانکاوی و تحلیلی درون‌نگر رو می‌کند. نتیجهٔ بس خیره‌کنندهٔ این کار او راه دمشق است، و آن درامی است که مستقیماً از رویداد و بخشی از دوشقه شدن شخصیت سرچشمه گرفته است و او آن را در دوزخ روایت کرده است.

نه پارانویا و بیماری عصبی و نه الکلیسم استریندبرگ را از پای درنیارند... و نه به قول خودش «تندبادهای خانوادگی» سومین ازدواج که به سومین جدایی و طلاق منتهی می‌شود... و نه اوهامی که هراز گاه بار دیگر رخ می‌نمایند. اما سرطانی که در ناحیهٔ شکم او پدید می‌آید وی را از پای درمی‌آورد. نخستین عوارض آن را در ژوئن ۱۹۰۸ در می‌یابد... و با این سرطان است که در روز ۱۴ ماه مه ۱۹۱۲ در ۶۳ سالگی می‌میرد. ♦ ♦ ♦

1. August Strindberg, Poursuivi Par les Démons, Lionel Richard

2. Brasserie des Lilas

3. Orfila

۴. L'Initiation (این مجله، همان گونه که از نامش پیداست ظاهراً برای آشنایی مبتدیان و علاقمندان تازه کار به علوم خفیه بوده است. مترجم)

۵. Wilhelm Conrad Röntgen (۱۸۴۵-۱۹۲۳) دانشمند و فیزیکدان آلمانی و برنده جایزه نوبل فیزیک سال ۱۹۰۱ که در ۱۸۹۵ اشعهٔ X را کشف کرد. مترجم.

6. Dr. Anders Eliason

7. Ystad

8. Lund

9. Mercure de France

10. Marcel Reja

۱۱. Hybris، واژه یونانی به معنای «غرور و گستاخی در برابر خدایان». مترجم.

K

K

PAUL VIRILIO

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی